خبرها

هفته جهانی نجوم در ایران

شرق: همه‌ساله روز شنبه‌ای که در فاصله ۲۶ فروردین تا ۲۵ اردیبهشت به تربیع اول نزدیک باشد را به عنوان روز جهانی نجوم اعلام می‌کنند. حدود ۳۳ سال است که روز نجوم را گرامی می‌دارند. طی ۱۰ سال اخیر نیز از دوشنبه ما قبل روز جهانی نجوم تا یکشنبه بعد از این روز را به عنوان هفته جهانی نجوم می‌شناسند. امسال روز شنبه ۱۶ اردیبهشت روز جهانی نجوم و از ۱۱ تا ۱۷ اردیبهشت هفته نجوم است. در این هفته در چند سال اخیر گروه‌های نجومی کشور و از جمله انجمن نجوم آماتوری ایران روز جهانی نجوم آماتوری را جشن می‌گیرند. دیروز، جمعه ۱۵ اردیبهشت در ایران روز نجوم بود. انجمن نجوم آماتوری نیز برنامه‌هایی برای بزرگداشت هفته نجوم تدارک دیده است؛ بازدید از مراکز اخترشناسی کشور نظیر مرکز علوم و ستاره‌شناسی تهران، بازدید از آسمان‌نمای سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح (بزرگترین پلانتاریوم کشور) با حضور دانش‌آموزان مدارس تهران و شهرستان. بازدید از بزرگترین مرکز اخترشناسی آماتوری غرب کشور در استان همدان، اجرای شامگاه‌های رصدی همراه با رصد ماه و سیارات قابل رصد با شعار حذف آلودگی نوری از شهرها برای عموم مردم در پارک‌ها، فرهنگسراها و برخی مراکز شهرستانی همچون منطقه نجف‌آباد اصفهان و شهرستان سیرجان که از فعالان انجمن در آن منطقه حضور دارند، اجرای شب رصدی آموزشی در کاروانسرای تاریخی قصر بهرام واقع در پارک ملی کویر با همکاری سازمان میراث فرهنگی و استان سمنان برای آشنایی علاقه‌مندان با زیبایی‌های شب کویر و پرهیز از آلودگی هوای شهرها و مانوس شدن با آثار تاریخی کشور، اجرای نمایشگاه عکس‌های کسوف ۹ فروردین ۱۳۸۵ که در ترکیه تهیه شده است و برگزاری مسابقه عکس و فیلم کسوف به همراه اعطای جوایز ویژه که با همکاری صنایع اپتیک اصفهان صورت می‌پذیرد، افتتاح انجمن‌های نجوم دانش‌آموزی در شهرستان‌ها، اجرای برنامه ویژه روز جهانی نجوم در روز شنبه ۱۶ اردیبهشت با همکاری فرهنگسرای دانشجو شامل سخنرانی در مورد پتانسیل‌های نجوم آماتوری کشور و سفرنامه کسوف ۹ فروردین ترکیه، اجرای برنامه جذاب پخش اسلایدهای نجومی، رصد ماه و اجرام آسمانی با تلسکوپ‌های مجهز، کارگاه نقاشی از آسمان توسط کودکان با اعطای جوایز به نونهالان و کودکان و... از جمله این برنامه‌های گسترده هستند. افتتاح مراکز اخترشناسی غیاث‌الدین جمشید کاشانی که یک مرکز تحقیقات دانشگاهی در ارتفاعات نیاسر شهرستان کاشان است و مرکز اخترشناسی آماتوری اردوگاه شهید رجایی شهرستان نیشابور که از جمله مراکز مجهز و گسترده کشورمان بوده و به همت تلاشگران فعال در انجمن نجوم آماتوری ایران به ملت دانش‌دوست کشور هدیه شده و تکمیل شده است، از دیگر فعالیت‌های هفته جهانی نجوم است.

خداحافظ فرمانده

نجوم، پوریا ناظمی: فضانورد «کلنل ایلین کالینز» به خدمت طولانی خود در ناسا پایان داد. به گزارش اداره رسانه‌ای ناسا، او نخستین زنی بود که خلبانی شاتل‌های فضایی را بر عهده گرفت. وی همچنین لقب اولین زن فضانورد فرمانده شاتل‌ها را از آن خود دارد و در آخرین پرواز

شاتل‌های فضایی که در سال گذشته و برای اولین بار پس از حادثه سقوط کلمبیا رخ داده بود فرماندهی شاتل دیسکاوری را بر عهده گرفت تا یکی از دشوارترین ماموریت‌های فضایی شاتل‌ها را با موفقیت به انجام برساند. وی به دلیل آنچه تمایل به توجه بیشتر به علایق شخصی و خانواده‌اش عنوان کرده از خدمت در ناسا کناره گرفت. «مایکل گریفین»، رئیس ناسا از او به عنوان نمونه‌ای از بهترین انسان‌هایی که در خدمت علم هستند نام برد و از شجاعت و توانایی بالای مدیریت او تجلیل به عمل آورد. «ایلین کالینز» از سوی کارشناسان فضایی یکی از موفق‌ترین و آماده‌ترین فضانوردان حال حاضر جهان شناخته می‌شد و پس از حادثه کلمبیا، ناسا چاره‌ای جز انتخاب او به عنوان فرمانده عملیات بازگشت نداشت.

۱۶ هزار گونه زیستی در معرض خطر

ایرنا: اتحادیه حفظ گونه‌های زیستی جهان اعلام کرد خرس‌های قطبی و کرگدن‌ها جزء بیش از ۱۶ هزار گونه‌های گیاهی و جانوری در جهان هستند که در معرض خطر انقراض قرار گرفته‌اند. شمار گونه‌های زیستی که با خطر جدی انقراض روبه‌رو هستند از حدود ۱۵ هزار و ۵۰۰ گونه در گزارش قبلی این اتحادیه به نام «فهرست قرمز» که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، فراتر رفته است. طبق پیش‌نویس «فهرست قرمز» ۲۰۰۶ در این فهرست یک‌سوم گونه‌های دوزیستان، یک‌چهارم پستانداران و درختان مخروطی و یک‌هشتم گونه‌های پرندگان جزء موجودات در معرض خطر انقراض اعلام شده‌اند. «فهرست قرمز» حدود ۴۰ هزار گونه را بر اساس میزان خطر انقراض آنها طبقه‌بندی کرده است و نتایج حاصله را در یک بانک اطلاعات اینترنتی قابل جست‌وجو قرار داده است. با وجود اینکه هنوز کل رقم گونه‌های زیستی موجود در کره زمین شناخته نشده است، اما رقم ۱۵ میلیون گونه زیستی مقبول‌ترین برآوردها در این زمینه است. امروزه فقط ۱/۸ میلیون گونه زیستی شناخته شده است. به گفته IUCN انسان‌ها علت اصلی کاهش جمعیت این گونه‌های زیستی به شمار می‌روند که عمدتاً در اثر تخریب زیستگاه آنها رخ داده است. به گفته «جفری مک‌نیلی» یک دانشمند برجسته در IUCN جنگ‌های منطقه‌ای و بی‌ثباتی‌های سیاسی در برخی از کشورهای آفریقایی شرایط دشواری را برای بسیاری از زیستگاه‌های این منطقه ایجاد کرده است که این امر آثار ویرانگری بر حیات‌وحش گذاشته است. برخی از فعالیت‌های انسانی مانند قطع درختان جنگلی، آلودگی و استخراج آب، زیستگاه ماهی‌های آب‌های شیرین را تخریب کرده است که در نتیجه این گونه از ماهیان با کاهش جمعیت شدیدی روبه‌رو هستند.

نخستین اشیای ایرانی چگونه راهی فضا شدند

نمایشگاه هنری در فضا

سیروس برزو

گروه علم: روز ۲۴ آوریل (۴ اردیبهشت) ناو تدارکاتی پروگرس ام-۵۶ با حدود دو و نیم تن بار برای ساکنان ایستگاه فضایی بین‌المللی، به فضا پرتاب شد. همراه بارهای ارسالی مثل آب، غذا، وسایل و تجهیزات هر فضانورد بسته‌ای دریافت کرد که توسط خانواده‌اش برای او فرستاده شده و جنبه «شخصی» داشت. کتاب «نخستین‌های فضانوردی» و مجموعه کارت پستال‌های استاد فرشچیان هم در این محموله (همراه با بار شخصی پاول وینوگرادوف) به فضا فرستاده شدند تا اولین اشیای ایرانی باشند که از جو زمین خارج می‌شوند. فرستادن این محموله نتیجه علاقه شخصی و پیگیری چندماهه آقای سیروس برزو بود که در ادامه شرح آنها را از زبان خود ایشان که اختصاصاً برای شرق ارسال کرده‌اند، می‌خوانید.

باور کنید که پیدا کردن سوزن در انبار کاه ساده‌تر از ملاقات با یک فضانورد آن هم در آخرین روزهای قبل از پرتاب است، اما من این کار را کردم! ولی مقدمه انجام این کار به چند سال قبل برمی‌گردد. دو سه سال قبل، شبی که برای بدرقه یکی از دوستان به فرودگاه شرمیتوا-۲ مسکو رفته بودم دقایقی بعد از خداحافظی و در حالی که به طرف در خروجی می‌رفتم چشمم به دو چهره آشنا افتاد که هر کدام با چمدان چرخدار کوچکی در دست، چشم‌انتظار اعلام زمان پرواز ایستاده بودند. با دقت بیشتر آنها را نگاه کردم، نه اشتباه نمی‌دیدم: «پاول وینوگرادوف» و «ولادیمیر تیتف»، دو فضانورد باسابقه! جلو رفتم و سلام کردم. تعجب آنها از این که یک نفر (آن هم خارجی) آنان را شناخته بیشتر از تعجب من از دیدن آنها این‌گونه غریب‌وار در سالن فرودگاه بود. خودم را معرفی کردم و دقایقی به گپ‌وگفت گذشت و بالاخره به وعده دادن وقت برای مصاحبه و ردوبدل کارت ویزیت ختم شد. با آرزوی سفر خوش با آنها دست داده و خداحافظی کردم. کارت ویزیت‌شان هم رفت به مجموعه دیگر کارت‌هایم پیوست...

■ ملاقات دوم

آن روز یکی از روزهای سرد زمستانی مسکو بود. نه یک روز سرد معمولی، سرمای هوا به روایت تابلوی برقی بالای ساختمان باشکوه متروی آکتابرسکایا، منهای ۲۷ درجه بود. اما دستگاه‌های برقی که نمی‌توانند درد حاصل از برخورد تیزی برفی که باد تند به صورت آدم می‌کوبد را هم نشان دهند. فاصله بین این طرف تا آن طرف میدان را با عجله طی کردم تا زودتر به ایستگاه مترو برسم. گرمای باد بخاری برقی بعد از در ورودی مترو، حالم را جا آورد اما زمانی طول کشید تا انگشتان یخ‌زده‌ام توان آن را بیابند که کارت مترو را از جیبم درآورم و در شکاف دستگاه قرار دهم. از آنجا تا مقصد من در آن سوی شهر یعنی متروی ودنخا ۹ ایستگاه بود، به عبارت دیگر حدود ۲۰ دقیقه. از مترو تا مقصد نهایی یعنی مجتمع زیست فضانوردان هم حدود ۱۰ دقیقه راه بیشتر نیست، پس به موقع می‌رسم... زنگ نگهبانی را می‌زنم. نگهبان از پشت شیشه نگاهی به بیرون می‌اندازد، بدون آن که بپرسد کی هستم و با چه کسی کار دارم با لبخند در را باز می‌کند. او و همکارانش دیگر این مزاحم همیشگی را می‌شناسند!

به سالن مرکزی می‌روم و با خانم مسن و خوش‌برخوردی که به اصطلاح روس‌ها دیژورنی (مسئول) مجتمع است سلام و علیک می‌کنم و احوالش را می‌پرسم و در حالی که پالتویم را به چوب‌لباسی آویزان می‌کنم، می‌گویم تا چند دقیقه دیگر با الکساندر پاولویچ ملاقات دارم. لبخند می‌زند و می‌گوید می‌دانم، به من گفت هر موقع آمدید به او خبر بدهم. همین‌جا است تو اتاق بغلی. الکساندر پاولویچ الکساندروف را سال‌های سال است که می‌شناسم. از زمان پروازش با سایوز تی-۹ در ۱۳۶۲. اما او تنها از سال ۱۳۷۵ که در مراسم بزرگداشت تولد گاگارین ملاقاتش کردم مرا می‌شناسد. در این ۱۰ سال بارها در مراسم مختلف مزاحمش شده‌ام و رفاقتی به‌هم زده‌ایم اما این بار برای مصاحبه آمده بودم. از راه رسید و چاق‌سلامتی گرمی کرد و نشستیم به صحبت. مصاحبه بیش از زمان تعیین‌شده طول کشید اما خوشبختانه در زمان استراحت او بود و کار دیگری نداشت. در همین جلسه قول و قرارمان را برای انجام یک کار فوق‌العاده گذاشتیم: فرستادن نخستین محموله ایرانی به یک ایستگاه فضایی! سال‌های سال قبل، زمانی که کیهان علمی تازه راه افتاده بود یکی از دوستانم به اسم آقای دانش که یک انتشارات داشت پیشنهاد کرد کتابی درباره تاریخ فضانوردی برای نوجوانان بنویسم. حاصل این پیشنهاد، کتابچه‌ای شد با عنوان «نخستین‌های فضانوردی». سال گذشته در بین وسایلی که از آن سال‌های دور باقی مانده بود و از ایران برایم فرستادند، دو جلد از این کتاب هم وجود داشت. تصمیم گرفتم این کتابچه را به امضای فضانوردان زینت ببخشم. به همین دلیل در ملاقات‌ها آن را با خودم می‌بردم. در جریان مصاحبه با الکساندروف ناگهان فکری مثل برق از مغزم عبور کرد: اگر این کتاب به فضا برده شود، خودش هم یک نخستین خواهد شد! به خودم نهیب زدم که آرزوی محال نکن! اما دلم طاقت نیاورد و خواسته‌ام را مطرح و اضافه کردم می‌دانم فرستادن بار به فضا هزینه دارد ولی این آرزوی من بعد از سال‌ها قلم زدن درباره فضانوردی است. الکساندروف دقایقی به فکر فرو رفت. بعد گفت می‌دانی فرستادن هر گرم بار چقدر خرج دارد؟ تازه مسئله تنها حل مشکل مادی‌اش هم نیست. من باید درباره‌اش فکر کنم. چند روز مسکو می‌مانی؟

– سه چهار روزی هستم.

– پس فردا صبح ساعت ۱۰ به من تلفن بزن.

با هم خداحافظی می‌کنیم و من با هیجان زیاد از دروازه ورودی مجتمع خارج می‌شوم.

■ بر سر دوراهی

شب در محل اقامتم در چمدان را باز می‌کنم تا چیزی بردارم که چشمم به پاکتی می‌افتد که بنا به سفارش من از ایران برایم فرستاده‌اند: کارت پستال‌های استاد محمود فرشچیان. ناگهان باز فکری به مغزم خطور می‌کند: نخستین نمایشگاه هنری در فضا! کارت پستال‌ها را کنار هم می‌گذارم. یکی از دیگری زیباتر است. ۱۲ کارت پستال را انتخاب می‌کنم. قیچی و چسب را برمی‌دارم و به زودی آنها در یک ردیف در کنار هم قرار می‌گیرند، اما اسم و رسم ندارند. پشت کامپیوتر می‌نشینم و به جست‌وجوی نام استاد، عکسش را پیدا می‌کنم. شب است و خسته‌ام اما نشاط رویای تیتر روزنامه‌های ایرانی خستگی‌ام را کم‌رنگ می‌کند: نخستین نمایشگاه هنری در فضا، مینیاتورهای استاد فرشچیان آسمانی شد، مینیاتورهای استاد در فضا... خیلی زود، تابلوی نمایشگاه هم در بوم جادویی فتوشاپ شکل می‌گیرد. فردا صبح اولین کارم چاپ آن است و پیوست دادنش به مجموعه تابلوها. صبح روز بعد دودل می‌شوم. محموله خیلی سنگین است و تو باید یکی را انتخاب کنی: یا کتاب خودت یا کارهای استاد. انتخاب خیلی مشکل است. این نخستین محموله ایرانی است که به فضا می‌رود و بی‌شک در تاریخ خواهد ماند. چیزی زیر گوشم زمزمه می‌کند: آثار استاد فرشچیان بدون این کار تو هم در تاریخ جاودانی هستند اما کتابچه تو را همین امروز هم کسی نمی‌شناسد. وسوسه عجیبی است...

■ ملاقات سوم

ساعت ۶ با الکساندروف قرار دارم. هیجان زیادی به من دست داده. صبح به او زنگ زدم برای بعدازظهر قرار گذاشت و گفت خبرهای خوبی برای من دارد. طبق معمول چست‌وچالاک وارد می‌شود، به گرمی احوالپرسی می‌کند و می‌نشینیم. من دل به دریا می‌زنم و قضیه کارت پستال‌ها را مطرح می‌کنم و مجموعه را به او می‌دهم. آن را سبک و سنگین می‌کند و می‌گوید: خیلی سنگین است. می‌گویم اگر قرار بر انتخاب باشد بهتر است این مجموعه کارت‌ها را بفرستید. نفس عمیقی می‌کشد و می‌پرسد: چرا؟ می‌گویم کتاب متعلق به من است اما این مینیاتورها یک یادگار ملی است. سرش را پایین می‌اندازد، فکری می‌کند و بعد می‌گوید: شما شرقی‌ها خیلی عجیب هستید. هر دو تا را برایت می‌فرستم اما...

– اما چی؟

– فرستادنش با من اما تو باید موافقت وینوگرادوف را خودت بگیری. او اینها را باید تحویل بگیرد. من آن را در بسته وسایل شخصی او در ناو باربری پروگرس می‌گذارم و می‌فرستم. مهر زدن و امضا کردن و به نمایش گذاشتنش در ایستگاه به عهده اوست و او را باید خودت راضی کنی.

فهمیدم که سفر پاول وینوگرادوف به عنوان فرمانده گروه بعدی سرنشینان ایستگاه فضایی بین‌المللی قطعی است و برای موفقیت کارم باید با او صحبت کنم. وینوگرادوف در آن زمان در روسیه نبود و به همراه همسفرش آخرین دوره آموزش‌ها را در مرکز فضایی جانسن در آمریکا می‌گذراند. با الکساندروف قرار گذاشتم که من چند روز بعد به او تلفن بزنم تا زمان ملاقاتم با وینوگرادوف مشخص شود...

■ معجزه زبان شیرین آقای محمد سلام

یک بار دیگر در مسکو هستم؛ مسکوی سرد و برفی. دیروز صبح خیلی زود رسیدم. گشتی در اطراف زدم و منتظر ماندم. زمان مناسب برای زنگ زدن به کسی نبود. عقربه‌های ساعت را تعقیب کردم تا رسیدند به عدد ۱۲. حالا موقعش است. به الکساندروف تلفن زدم. خانم منشی از سر لطف تلفن را به اتاق ایشان وصل کرد:

– همان‌طور که گفتم آن بخشی که مربوط به من است را انجام دادم. کتابت را دادم فضانوردان امضا کردند. هم کتاب و هم کارت پستال‌ها الان در محل قرنطینه هستند تا برای فرستادن به ایستگاه بسته‌بندی بشوند. اما آن قسمتی که مربوط به پاول است باید با خودش حرف بزنی...

– کی؟

– دقیقاً نمی‌توانم بگویم. اوایل مارس با من تماس بگیر. برای کنفرانس مطبوعاتی قبل از پرواز به بایکونور که حدود ۱۵-۲۰ مارس انجام می‌شود اسمت را می‌گذارم در فهرست خبرنگاران. بعد از مصاحبه مطبوعاتی هم وقت ملاقات برایت می‌گذارم که با او صحبت کنی.

– زمانش برای من مناسب نیست. نزدیک سال نو ماست و من باید پیش خانواده باشم.

– راه دیگری نیست.

– امروز یا فردا نمی‌شود؟

– اصلاً حرفش را هم نزن! الان سرش خیلی شلوغه. آخرین تمرین و آموزش‌ها را می‌بیند. غیرممکن است.

– به هرحال متشکرم، ببینم چه می‌شود کرد.

– به امید دیدار.

– به امید دیدار.

با ناامیدی گوشی تلفن را گذاشتم و به فکر فرو رفتم... ناگهان ملاقات چند سال قبل در فرودگاه شرمیتوا یادم آمد. او به من قول مصاحبه داده بود اما نگفته بود چه زمانی! مرد است و قولش. بلافاصله تلفنش را گرفتم. منشی‌اش گوشی را برداشت. خودم را معرفی کردم و ماجرا را گفتم. با کمال ادب پاسخ منفی داد:

– خیلی متاسفم اما ایشان در حال حاضر ابداً وقت ملاقات ندارند. برنامه آموزش بسیار فشرده است و فرصتی برای مصاحبه نیست.

– من وقت زیادی نمی‌خواهم مسئله‌ای است که اهمیت زیادی برای من دارد و ایشان باید درباره‌اش تصمیم بگیرند.

– متاسفم در شرایط فعلی ملاقات غیرممکن است.

از او تشکر می‌کنم و گوشی را ناامیدانه می‌گذارم. چند لحظه بعد آقای «محمد سلام»، دوست تاجیکم که در رایزنی فرهنگی ایران به عنوان مترجم مشغول کار است با لیوان چای وارد می‌شود. با همان چهره همیشه خندان. می‌بیند پکر هستم. دلیلش را می‌پرسد و وقتی ماجرا را می‌فهمد می‌گوید اصلاً ناراحت نباش الان درستش می‌کنم. شماره تلفن را می‌گیرد و زنگ می‌زند. می‌دانم که متخصص است در خوش‌گفتاری و نرم کردن همه نوع دل‌های سنگ! حاصل ۵ دقیقه شکرافشانی و شیرین‌زبانی او آن می‌شود که منشی وینوگرادوف با او در مرکز آموزش فضانوردان تماس می‌گیرد. وینوگرادوف اجازه می‌دهد شماره تلفن دستی‌اش را به من بدهد تا تلفنی مسئله را مطرح کنم. زمان تماس را هم مشخص می‌کند: ساعت ۲ بعد از ظهر روز بعد در وقت ناهار.

به او ملاقات در شرمیتوا را یادآور می‌شوم و قولش را به یادش می‌آورم! بالاخره او موافقت می‌کند ۱۵ دقیقه از وقت استراحت شبانه‌اش را که به خانواده‌اش اختصاص یافته به من بدهد. مرد است و قولش! قرار ملاقات را می‌گذاریم.

■ ملاقات غیرممکن

محل ملاقات‌مان یک کافی‌شاپ ایتالیایی در مسیر حرکتش به طرف خانه و زمان ۸ شب بود. شرایط: بدون دوربین و بدون ضبط صوت. ملاقات غیررسمی و کوتاه است لذا مصاحبه‌ای در کار نخواهد بود. سر زمان معهود در محل حاضر می‌شود. با یک لباس سرهم شبیه به لباس مکانیک‌ها البته خیلی تمیز، به رنگ آبی آسمانی که روی سینه‌اش علامت زری‌دوزی پرواز دوخته شده. مستقیم از محل تمرین آمده است. دستش را که برای دست دادن جلو می‌آورد علامت پرواز را از زیر کاپشنش می‌بینم. به داخل کافی‌شاپ می‌رویم می‌نشینیم پشت میز. از او می‌پرسم چه می‌خورد. با لبخند انتخاب را به من واگذار می‌کند. دو فنجان چای می‌گیرم و دو تکه شیرینی با کالری کمتر که هم برای من ۸۰ کیلویی مناسب است و هم برای او قبل از پرواز!

صحبت را با این جمله آغاز می‌کند:

– ببخشید که نمی‌توانم وقت بیشتری بدهم چون برنامه خیلی فشرده است و این وقت را هم منشی‌ام از خانمم گرفته. در حقیقت باید من آن را با خانواده‌ام بگذرانم.

بار دیگر می‌بینم که زبان شیرین آقای سلام چقدر کارگشا است! از او و خانمش تشکر می‌کنم و می‌روم سر اصل مطلب. خودم را معرفی و تقاضایم را مطرح می‌کنم.

– من چطور می‌توانم به شما جواب منفی بدهم. من این کار را برای شما انجام می‌دهم. بعد از این‌که محموله شما رسید مهر مخصوص می‌زنم. کارت پستال‌ها را به دیوار نصب می‌کنم. از آنها عکس و فیلم می‌گیرم و برایتان می‌فرستم. من قرار است با بسته شخصی خودم برای دوستان دیگرم هم هدایایی ببرم که قبل از شما گفته‌اند و متأسفانه جا برای محموله شما نخواهد بود. به همین دلیل ساشا (الکساندروف) با پروگرس بسته شما را می‌فرستد و من محموله شما را در بسته خودم که قرار است با شاتل به زمین برگردد می‌گذارم. شما می‌توانید از طریق همین تلفن دستی از خانمم پیگیر کار باشید. با خنده می‌گویم ممکن است آمریکایی‌ها موافقت نکنند شما برای یک ایرانی چیزی بفرستید.

– من آن را در بسته خودم می‌گذارم و می‌بندم. آنها این بسته را همان‌طور به مسکو می‌فرستند و به خانواده من تحویل خواهد شد.

خیالم از بابت کار بزرگی که می‌خواهم انجام دهم راحت می‌شود... می‌گویم اگر ممکن است درباره این سفر هم کمی صحبت کنید. می‌خندد و می‌گوید مصاحبه اصلی باشد برای ماه اکتبر که برگشتم ولی چند کلمه‌ای می‌گویم. بعد درباره سفرش صحبت می‌کند و کاری که پیش رو دارد. درباره وضعیت تمرین و آموزش و... زنگ تلفن صحبت‌هایش را قطع می‌کند. نگاهی به تلفن می‌اندازد و می‌گوید خانمم است و با فشردن دکمه ارتباط مشغول حرف زدن می‌شود: «بله وقت آقای برزو تمام شده اما می‌دانید ایشان از کشور باستانی ایران است و به نظرم بهتر است چند دقیقه‌ای وقت را تمدید کنیم...» چشمکی به من می‌زند و خداحافظی می‌کند. بعد با خنده می‌گوید: «وقت شما ۱۵ دقیقه تمدید شد!» او فرزند یک خانواده ساکن ماگادون است، نقطه‌ای دورافتاده در شرق دور روسیه. ۷ ساله بود که گاگارین به فضا رفت و این کارگرزاده سرزمین پرسرما و برف تصور هم نمی‌توانست بکند که روزی او راه گاگارین را ادامه دهد. اینک او روبه‌روی من نشسته و از سفرش به ایستگاه فضایی بین‌المللی صحبت می‌کند. سفری که از فروردین شروع شده و به شهریور ختم می‌شود. او در این مدت فرماندهی ایستگاه فضایی بین‌المللی را برعهده خواهد داشت. دو نفر دیگر با او همکاری خواهند کرد. یکی جفری ویلیامز فضانورد آمریکایی است که به همراه او و مارکوس پونتس در عرشه سایوز به فضا می‌روند و نفر بعد توماس ریتر فضانورد آلمانی که اگر همه چیز به خوبی پیش رود در ماه ژوییه با فضاپیمای شاتل آمریکا راهی ایستگاه فضایی می‌شود. به ساعتش نگاه می‌کند، دقیقه‌های پایانی است. کارت ویزیت مرا می‌گیرد و می‌گوید اگر امکانش بود منشی‌اش برایم مطالبی را می‌فرستد. از او تشکر می‌کنم و می‌گویم نیازی نیست، از طریق اینترنت در جریان قرار می‌گیرم. بعد چند عکس را به او می‌دهم تا امضا کند همین طور پوستر زیبایی از ایستگاه فضایی میر برفراز زمین را.

– من احتمالا ۱۵ مارس عازم بایکونور می‌شوم، می‌توانی به من زنگ بزنی. در جریان سفر هم تلفن دست همسرم است می‌توانی خبر کارها را از او بگیری.

از او تشکر می‌کنم و دستش را برای خداحافظی می‌فشارم.

– به امید دیدار.

– به امید دیدار.

نشاطی فوق‌العاده به من دست داده. از کاری که دارم انجام می‌دهم لذت می‌برم.

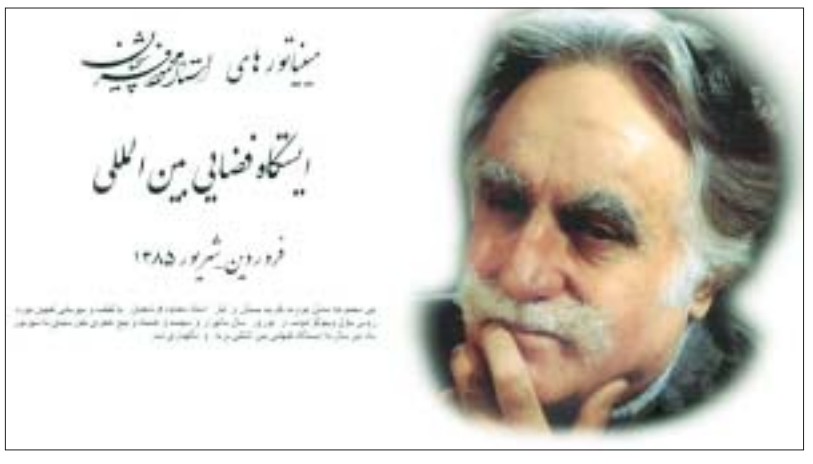

یادداشت علمی

غرب وحشی تکامل

نقش شهرها در تکامل برخی رفتار جانوران

ترجمه: الهیار امیری

خبرنامه اینترنتی مجله نیوساینتیست هر هفته مطلبی را به انتخاب یکی از دست‌اندرکارانش در دسترس عموم قرار می‌دهد. مقاله زیر انتخاب «جان پیکرل» «سردبیر خبرهای ویژه» خبرنامه در ۲۰ آوریل است.

...

جان پیکرل: شهرها به غرب وحشی تکامل تبدیل شده‌اند، آزمایشگاهی ایده‌آل برای بوم‌شناسان تا تنازع بقا را از نزدیک بررسی کنند. «جنگل‌های شهری» ما برای بسیاری از جانوران گستره وسیعی از منافع به همراه دارد؛ غذای بی‌دردسر، گرما و زیستگاه فراوان. اما درحالی که یک شهر پشتیبان جانوران است در عین حال هم می‌تواند آنها را سردرگم کند، به دام بیندازد و سرانجام آنها را از بین ببرد. به‌خاطر همین آنچه در طبیعت نتیجه‌بخش است، ممکن است در خیابان‌های کم‌اهمیت ما نتیجه معکوس دهد.

باب هلمز: درحالی که جانوران برای تطابق با شرایط تازه و چیره شدن بر «حیله‌های تکاملی» جدال می‌کنند، تکامل هم با کینه‌جویی در محیط شهری به کار خویش مشغول است و به گفته «جوئل براون» بوم‌شناس دانشگاه ایلینویز شیکاگو «غربی وحشی، در نتیجه تکامل و بوم‌شناسی.» یک جانور زمانی در حیله‌های تکاملی گرفتار است که کاری را انجام دهد که برایش تکامل یافته، اما در زمان یا مکانی نابجا. به گفته «براون» این برداشت ممکن است توضیح این نکته را آسان کند که چرا بسیاری از سنجاب‌ها در خیابان‌های شهر له و لورده می‌شوند. آنها طی میلیون‌ها سال برای گذر هر چه بهتر از فضاهای باز تکامل یافته‌اند، بدون آنکه وقت خود را برای تماشای شکارچی‌هایی تلف کنند که شاید از آنها گریزی نیست. «معمولاً این کار معقولی است. اما نه برای سنجاب شهری که ترافیک چهار بانده را رد کند.»

اگرچه بوم‌شناسان نواحی شهری را به خاطر آنکه ارزش مطالعه چندانی ندارند کنار گذاشته بودند، اما اخیراً پذیرفته‌اند شهرها صحنه‌هایی ایده‌آل برای مشاهده رفتارهایی هستند که به‌ندرت با چنین سرعتی در طبیعت تکامل می‌یابد. محیط‌های شهری نسبت به حومه‌ها تغییرپذیری کمتری دارند. جزایر گرمایی شهری مترادف آن است که حشرات مدتی طولانی‌تر یا در کل سال فعالند و یا فعالیت‌های انسانی منابع آبی و غذایی پایدارتر و پیش‌بینی‌پذیرتری را برای حیات‌وحش شهری فراهم می‌کند.

شگفت‌آور اینکه همین مزیت در عین حال هم می‌تواند خود دام تکاملی را ایجاد کند. چون فراوانی غذا الزاماً هم چندان چیز خوبی نیست و ممکن است

پیام خطایی برای جانوران بفرستد. برای مثال تغذیه‌رسان‌های متعدد پرندگان در حومه‌های فلوریدا به زاغ کبودهای نحیف آن ناحیه اجازه می‌دهند زندگی نسبتاً بدون تنش و پرخوراکی داشته باشند. بنا به گفته «رید بومن» بوم‌شناس رفتاری مرکز زیست‌شناختی Archbold فلوریدا، این زندگی بی‌دردسر هزینه‌ای هم دارد. با تقلید بهار غیرعادی زودهنگام و پررونق، فراوانی تصنعی پرندگان را چند هفته‌ای زودتر نسبت به پرندگان حومه‌نشین برای جفت‌گیری فریب می‌دهد. دام از این قرار است: میوه‌های مغزدار و دیگر غذاهای گیاهی که والدین را فریب کرده بود برای جوجه‌ها نامناسب هستند. چون آنها به پروتئین‌های هضم‌پذیرتری چون لارو حشرات احتیاج دارند که تا اواخر بهار پدیدار نمی‌شوند. در نتیجه جوجه‌های حومه‌ای به احتمال زیاد یا از گرسنگی می‌میرند یا جلوی رشدشان گرفته می‌شود.

روشنایی شهرها هم می‌تواند دامی دیگر برای جانوران دست و پا کند. لاک‌پشت‌های دریایی که در ساحل سر از تخم در می‌آورند، اغلب راه امن دریا را در پیش می‌گیرند که در طبیعت بکر همواره درخشان‌تر از خشکی است. اما در حال حاضر ممکن است راهی خشکی و روشنایی‌های ساختمانی ساحلی شوند، که بقای‌شان در آنجا بعید است. پرنده‌های آوازخوان شب مهاجر هم ممکن است به سوی ساختمان‌های روشن و برج‌های رادیویی پرواز کنند که منجر به مرگ پرتعدادشان از ده‌ها تا هزاران عدد می‌شود.

چنین چالش‌هایی شهرها را به آزمایشگاهی ایده‌آل برای زیست‌شناسان تکاملی تبدیل می‌کند تا شاهد تطابقی باشند که پیش چشم‌شان رخ می‌دهد. برای نمونه «هانس اسلاب کورن» در سال ۲۰۰۳ از دانشگاه لیدن هلند نشان داد چرخ ریسک‌های بزرگ شهری نسبت به عموزاده‌های حومه‌نشین‌شان با صدای زیرتری آواز می‌خوانند، به نحوی که آوازشان از میان همهمه شهری (که فرکانس کوتاه‌تری دارد) به گوش می‌رسد. «کورن» اکنون مشغول آزمایشی است تا ببیند یک چرخ ریسک به‌طور جداگانه هم توانایی یادگیری این واکنش را دارد یا نه. به گفته «براون»: «بسیاری از این گونه‌ها تازه در حال تطابق یافتن با محیط‌های انسانی هستند. آزمون طبیعی خوشایندی است.»

NewScientist.com,Apr.22.2005